

بل مونی

ترجمه‌ی نوشین ابراهیمی  
تصویرگر: مارگرت چمبرلین

کیتی

دفتر آنتس پاره



# من می ترسم!

تو هم آن  
هدای عجیب  
را شنیدی؟



حالا آن صورت‌ها اصلاً مهربان نبودند.  
صدای قرق‌ر ضعیفی می آمد. تابی که پدر ساخته بود، در  
باد عقب و جلو می رفت. عقب و جلو. انگار شخصی نامرئی،  
داشت آن راهل می داد...

کیتی نفس عمیقی کشید و دوید. در طول روز، باغ‌شان به  
نظر کوچک می آمد. یعنی در واقع یک باغ کاملاً معمولی بود  
که پرچینی دورتادورش کشیده شده بود و آن را از باغ همسایه  
جدا می کرد. اما حالا، در این تاریکی، همان باغ به باغ بزرگی با  
مخفیگاه‌های اسرارآمیز و وسیع تبدیل شده بود که هر چیزی  
می توانست در آن پنهان شود.

